

فصلنامه تاریخ اسلام
سال نهم، بهار و تابستان ۱۳۸۷، شماره مسلسل ۳۳-۳۴

روابط خارجی قرامطیان بحرین

محسن مومنی*

با تضعیف قدرت و حاکمیت خلافت عباسی در سال‌های پایانی قرن سوم هجری، حکومت‌های مستقل و نیمه مستقل در سرتاسر قلمرو خلافت عباسی شکل گرفتند؛ از جمله شاخه‌ای از اسماعیلیان که قرامطیان خوانده می‌شدند و ارتباط آنها با فرقه اصلی اسماعیلیه نامعلوم می‌باشد، توانستند زمام امور عربستان شرقی و بحرین را بدست آورند و حکومت جمهوری گونه‌ای تأسیس کنند. حکومت قرامطه بحرین به مدت یک قرن پایگاهی برای عملیات نظامی و تبلیغی آنها علیه دستگاه خلافت عباسی بود و چالش‌های عظیمی را در سرزمین‌های اسلامی پدید آورد. این مقاله پس از معرفی دولت قرامطه، به بررسی مناسبات آن با حکومت‌های همه عصر خود مانند آل بویه، خلافت عباسی، فاطمیان مصر و پیامدهای شکل‌گیری این حکومت در جهان اسلام پرداخته است.

واژه‌های کلیدی: قرامطه، فاطمیان، خلافت عباسی، بحرین.

ظهور قرامطه

* دانشجوی دکتری تاریخ گرایش ایران دوره اسلامی، دانشگاه اصفهان

پیدایش قرمطیان و اسماعیلیان به اختلافات مذهبی و کلامی اواسط قرن دوم هجری میان شیعیان باز می‌گردد. جنبش قرامطه از اندیشه‌های مهدوی (مسیحایی) شیعیان افراطی سرچشمه می‌گرفت و احتمالاً در ابتدا ملهم از تبلیغات اسماعیلیان در میان قبایل بدوی شام و صحاری عربستان بود.^۱ نکته مهم درباره جنبش‌های شیعی قرون اولیه هجری مثل قرمطیان و اسماعیلیان این است که بیشتر این جنبش‌ها نخست جنبه سیاسی داشتند، اما بعدها جنبه اعتراض اجتماعی آنها برتری یافت.^۲

با ظهور عبدالله بن میمون القداح تبلیغات قرامطه و اسماعیلیان روح تازه‌ای گرفت. او یکی از داعیان خود به نام حسین اهوازی را به طرف کوفه فرستاد. در کوفه مردی به نام حمدان بن اشعث معروف به قرمط،^۳ دعوت اهوازی را پذیرفت. قرمط از کشاورزان عراق بود و معتقد بود که سرانجام مردم ایران قدرت را از اعراب باز پس خواهند گرفت. قرمط در سال ۲۷۷هـ. اقامتگاهی برای یارانش در نزدیکی کوفه بنا کرد و به تقلید از پیامبر 6 آن را دارالهیجره نامید.

فعالیت‌های قرمط و شعارهای او درباره تساوی و اشتراک در نعمات، هوادارانی را به سوی او جذب کرد. بسیاری از کشاورزان و روستاییان محروم منطقه عراق که به دنبال راهی برای رهایی از فشار مالیات‌های سنگین عباسیان بودند به طرف قرمط تمایل پیدا کردند. کوشش‌ها و فعالیت‌های قرمط باعث شد که مورخان، اسماعیلیان عراق، شام و بحرین را به نام او، قرامطه بخوانند.^۴

هم‌زمان با به خلافت رسیدن مکتفی در سال ۲۸۹هـ، یکی از پیشوایان قرامطه در شام به نام صاحب الناقه، مقام عبدان (شوهر خواهر قرمط) را به ذکرویه بن مهرویه از سران قرامطه داد و او را به دلیل شایستگی‌هایش به طرف شام فرستاد. ذکرویه توانست علیه دولت طولونیان که در حال انقراض بودند شورشی راه بیندازد.^۵ قرامطه کشتن دشمنان خود را حتی اگر مسلمان بودند، کاری شایسته می‌شمردند.^۶ بنابراین اقدام به قتل و غارت مردم در عراق، سوریه و شام کردند. پسران ذکرویه به نام‌های یحیی، علی و حسین با قبایل صحرائشین متحد شدند و امرای طولونی را از بیشتر مناطق شام بیرون راندند. یحیی

توانست بخش‌هایی از عراق و شام را تصرف کند، اما در هنگام محاصره دمشق به قتل رسید. برادرش حسین که به صاحب‌الشامه معروف بود به جای او نشست. حسین، دمشق را طی پیمان صلحی به دست آورد و ساکنان بسیاری از شهرها را به قتل رساند. قرامطه در این زمان به کاروان‌های حجاج حمله می‌کردند که باعث واکنش شدید خلیفه المکتفی شد و سپاهیان خلیفه به فرماندهی محمد بن سلیمان و با همکاری بدر، غلام ابن طولون توانستند حسین و تعدادی از یارانش را دستگیر کنند و به دستور خلیفه به طرز فجیعی با شکنجه و آزار فراوان به قتل رسانند. ذکویه که به خونخواهی پسران خود برخاست در سال ۲۹۴ هـ. راه را برحاجیان مکه بست و آنان را قتل عام کرد، ولی از سپاهیان خلیفه شکست خورد و بعدها به علت جراحات در زندان بغداد درگذشت.^۷

در این زمان هنوز قرامطه دارای انسجام و قدرت کافی برای درخطر انداختن خلافت عباسی نبودند و تنها با استفاده از قبایل صحرائشین عراق و سوریه اقداماتی علیه دستگاه خلافت انجام می‌دادند. اما اوضاع خلافت عباسی که به دلیل نفوذ و سلطه ترکان بردستگاه خلافت، قیام‌های متعدد در ایران، بی‌لیاقتی خلفا، اختلافات طبقاتی و غیره آشفته بود، به تدریج این فرصت را به قرامطه داد که هرچه بیشتر پایگاه‌های خود را تقویت کنند. حتی قرمط در پی اتحاد با قیام‌زنگیان (بردگان) به رهبری علی بن محمد ملقب به صاحب‌الزنج برآمد که در ناحیه جنوب عراق، خوزستان و منطقه بطایح فعالیت می‌کردند. ابن اثیر درباره ارتباط این دو گروه می‌نویسد:

قرمط قبل از قتل صاحب‌الزنج به نزد او رفت و گفت: من دارای مذهب و

دین هستم و صد هزار شمشیر دارم اگر با هم توافق داشته باشیم متحد خواهیم

شد. وقتی با هم مذاکره کردند، صاحب‌الزنج نپذیرفت.^۸

با اوج‌گیری اقدامات قرامطه در عراق و سوریه، صاحب‌الناقه شخصی به نام ابوسعید حسن بن بهرام الجنابی را به احساء واقع در بحرین فرستاد و او به کمک قبیله عبدالقیس موفق به ایجاد حکومتی مستقل در بحرین گردید.^۹

ابوسعید حسن جنابی

حسن بن بهرام جنابی معروف به ابوسعید جنابی قرمطی، از مردم گناوه فارس بود. او به دلایلی از گناوه طرد شد و در بحرین اقامت گزید. وی به سوداگری پرداخت (اصطخری شغل او را قبل از پیوستن به آیین قرامطه، آرد فروشی می‌داند)^{۱۰}. وی مردی شجاع و زیرک بود و یارانش به او لقب سید داده بودند.^{۱۱} ابوسعید بعد از نشان دادن لیاقت به حکومت جنوب شرقی عربستان و بحرین منسوب شد. او در سال ۲۸۶ هـ. با استفاده از ناراضایتی‌های اجتماعی محلی و مشغول بودن خلافت عباسی به سرکوبی شورش غلامان زنج (زنگی) در جنوب عراق، به کمک قبیله عبدالقیس توانست حکومتی مستقل در بحرین تأسیس کند. جنابی شهر «مؤمنیه» را برای پایتختی حکومت‌اش احداث کرد که جانشین پایگاه قبلی قرامطه «دارالهجره» در نزدیکی کوفه شد. این همان شهری است که امروزه «الهورف» نامیده می‌شود. ابوسعید قبایل سرزمین تحت سلطه اش را با خود همراه کرد و برای جلب آنان، قواعد و رسوم کهن صحرائشینان را مراعات می‌نمود.^{۱۲} او برای تحکیم پایه‌های قدرت خود به نواحی مختلف عربستان و جنوب عراق یورش می‌برد و در این راستا بارها به بصره لشکرکشی کرد و سپاهیان خلیفه را شکست داد. در سال ۲۸۷ هـ. نیروهای بصره به فرماندهی عباس بن عمر غنوی به همراه نیروهای داوطلب فراوان با ابوسعید درگیر شدند که نیروهای بصره شکست سختی خوردند و عباس به اسارت در آمد و به دستور ابوسعید تمامی اسیران را کشتند و در آتش سوزاندند ولی عباس را آزاد و پیش خلیفه معتضد فرستادند.^{۱۳} ابوسعید تا سال ۳۰۱ هـ. توانست مناطق یمامه، احساء، و قطیف را تصرف کند. او حتی به عمان نیز لشکر کشید و آنجا را محاصره کرد. سرانجام ابو سعید در سال ۳۰۱ هـ. به دست غلام صقلی خود در حمام کشته شد.^{۱۴}

ترکیب نیروهای قرامطه بحرین

بیشتر نیروهای نظامی که قرامطه بحرین از آنان در جنگ‌ها سود می‌جستند از سه قبیله بنی‌تغلب، بنی‌عقیل و بنی‌سلیم بودند. نیرومندترین و مجهزترین آن‌ها بنی‌تغلب بود.^{۱۵} بیشتر نیروهای قرامطه سواره نظام بودند که از قبایل مورد نظر و بدویان ساکن در جنوب شرقی عربستان به صورت مزدور در سپاه قرامطه خدمت می‌کردند. قرامطه بحرین حتی دارای نیروی دریایی بودند؛ زیرا یکی از منابع درآمد آنان باج‌گیری از کشتی‌های درحال تردد در خلیج فارس بود.

نکته مهم درباره این قبایل، ساخت قبیله‌ای و اعتقادات آنان است. قبایل جنوب شرقی عربستان، در صدر اسلام جزو قبایل رده^{۱۶} بودند و در عصر خلیفه دوم (عمر) از آنان در انجام فتوحات در قلمرو ساسانی استفاده شد. این قبایل هیچ‌گاه اعتقاد عمیق به اسلام راستین پیدا نکردند بلکه جبر و قدرت خلفا آنان را به سوی اسلام کشاند. بنابراین بسیاری از رسوم کهن و خرافات اعراب بادیه در میان آنان زنده ماند و هنگامی که در قرن سوم قمرمطیان فعالیت‌های خود را به این مناطق کشاندند، این قبایل به دلایل زیر از آنان استقبال کردند:

۱. توجه قرامطه به حس آزادی‌خواهی این قبایل و محدود نکردن آنها؛ ۲. نیاز این قبایل به غارت کاروان‌ها و مناطق حاصلخیز برای گذران زندگی؛ ۳. تسامح مذهبی قرامطه درباره‌ی این قبایل؛ ۴. کمبود شعور سیاسی و فرهنگی قبایل؛ ۵. نیازهای متقابل قرامطه و قبایل به هم دیگر. دلایل فوق باعث شده که بعضی از منابع تاریخی با توجه به اقدامات این قبایل بادیه‌نشین، نیروهای قمرمطیان بحرین را نیز گروهی از دزدان و راهزنان بدانند.^{۱۷}

ائتلاف قمرمطیان با قبایل بادیه‌نشین باعث شد که اقدامات قرامطه در مناطق مختلف همراه با قتل و کشتار مردم بی‌گناه باشد. حتی اقدامات آنان در غارت و قتل عام کاروان‌های حجاج نیز متأثر از همین خوی و خصلت اعراب بادیه‌نشین بوده است که در صفحات بعدی درباره آن به تفصیل بحث خواهد شد.

یکی از مسائل دوره حکومت ابوسعید، انشقاق بین قرامطه و فاطمیان مصر است. با وجودی که قرمط از مبلغان اسماعیلیان بود اما در سال ۲۸۶ ه. هم‌زمان با قدرت‌یابی ابوسعید اختلاف بین آنها شروع شد و آن هنگامی بود که عیب‌الله مهدی رهبر جنبش اسماعیلیه در سلیمه شام (یکی از شهرهای سوریه امروزی) ادعای مهدویت کرد و اعلام داشت که مهدی منتظر یا قائم یکی از احفاد او خواهد بود. اما قرامطه پیروی از تعالیم اصلی خود را ادامه دادند و امام هفتم خود محمد بن اسماعیل را قائم و مهدی‌ای دانستند که در انتظار باز آمدنش بودند.^{۱۸} البته با وجود این انشقاق و اختلاف عقیدتی، قرامطه بحرین تا سال‌ها بعد از آن تابع فاطمیان مصر بودند. اما بعدها اختلافات آنان افزایش یافت و باعث جدایی کامل آنها از یکدیگر گردید.

حکومت ابوطاهر سلیمان، اوج قدرت قرامطه بحرین

بعد از به قتل رسیدن ابوسعید، پسرش ابوالقاسم سعید، جانشین او شد. سعید مردی سست و بی‌اراده بود؛ بنابراین فعالیت‌های قرامطه کاهش یافت و قرامطه با خلافت عباسی صلح کردند و وزیر مقتدر عباسی، علی بن عیسی، روابطی دوستانه با ابوالقاسم سعید ایجاد کرد. اما علی بن عیسی از طرف رقیب خود ابن فرات متهم به سستی در کار قرامطه شد و از وزارت عزل گردید و به جای او ابن فرات به وزارت رسید. از طرف دیگر برادر جوان‌تر سعید به نام ابوطاهر سلیمان او را به دلیل اهمال در مبارزه با عباسیان از فرمانروایی برکنار کرد و خود بر جای او تکیه زد. به احتمال زیاد دوران فرمانروایی ابوالقاسم تا سال ۳۱۱ ه. به طول انجامید، زیرا در سال ۳۱۱ ه. ابوطاهر اولین حرکت نظامی علیه خلیفه را به راه انداخت.

ابوطاهر سلیمان که با یک کودتای آرام توانست قدرت را به دست آورد به بزرگترین حاکم قرامطه بحرین تبدیل شد. چگونگی به قدرت رسیدن او به احتمال زیاد با همکاری شورای عقدانیه^{۱۹} بوده است. این انتقال قدرت با مرگ ابوالقاسم همراه نبود، زیرا بعدها نیز نام ابوالقاسم سعید در منابع به میان می‌آید.

ابوطاهر در نخستین گام در سال ۳۱۱ ه. به بصره حمله کرد و پس از تصرف بصره، حاکم آن جا به نام «سبک مفلحی» را با همه یارانش و مردم شهر که با او بودند به قتل رساند و بعد از ده روز - به روایت دیگر هفده روز - غارت بصره به سوی بحرین برگشت.^{۲۰}

در سال ۳۱۲ ه. ابوطاهر دست به اقدامی زد که به شدت از طرف مسلمانان سرزنش گردید و به عنوان ننگی بر پیشانی قرمطیان باقی ماند و آن حمله به کاروان‌های حجاج بود. نیروهای قرمطیان در نزدیکی کوفه به کاروان حجاج حمله کردند و حدود ۱۲۰۰ مرد و ۵۲۰ زن را اسیر کردند و عده‌ای دیگر را که مقاومت نمودند به قتل رساندند. تنها دو تن از رهبران قافله به نام‌های ابوالهیجاء و احمد بن بدر را آزاد کردند. قرامطه حتی به تعقیب کاروان‌ها پرداختند و در پی آنان در سال ۳۱۲ ه. وارد کوفه شدند و آن جا را شش روز غارت کردند.^{۲۱} با گسترش اقدامات تهاجمی قرامطه، آنان به فکر تصرف بغداد، مرکز خلافت افتادند، ولی نتوانستند اقدام مؤثری انجام دهند و تنها در سال ۳۱۳ ه. به سوی نجف هجوم بردند که با اقدام پیشگیرانه ابن فرات و فرمانده نیروهای خلیفه به نام مونس، منصرف شدند.^{۲۲}

ایجاد پایتخت جدید

با اوج‌گیری فعالیت‌های قرامطه، ابوطاهر در سال ۳۱۴ ه. با احداث شهر جدیدی به نام «احساء»، آن را مرکز حکومت خود قرار داد. به نقل از ابن خلدون، این شهر را از آن جهت احساء گویند که چون باران می‌بارد ریگ‌ها آن را می‌بلعد و چون آب به سنگ‌های زیرزمین می‌رسد در آنجا جمع می‌شود و به صورت چشمه جاری می‌شود.^{۲۳}

دلایل و علل زیر باعث شد که ابوطاهر پایتخت جدیدی را تأسیس کند: ۱. ایجاد پایتخت جدید هم شأن قدرت قرامطه که در حال افزایش بود؛ ۲. نشان دادن عظمت و قدرت قرامطه به حکومت‌های مجاور؛ ۳. دلایل سیاسی و اجتماعی: اختلاف بین اعضای طبقه حاکم و مردم. به نقل از ابن خلدون، بین مردم بحرین و عقدانیه درگیری پیش آمد و

ابوطاهر برای حل این مشکل، شهر احساء را ایجاد کرد و آن جا را مؤمنیه نامید ولی همواره به نام احساء معروف بود.^{۲۴}

انگیزه و دلیل قرامطیان از غارت کاروان‌های حج

یکی از اقدامات حکومت قرامطه بحرین که باعث توجه مسلمانان به آنان گردید، حمله به کاروان‌های حجاج و قتل و غارت آنان است. در این جا به دلایل اقدامات قرامطه در یورش به کاروان‌های حج و پیامدهای آن می‌پردازیم.

مناسک حج از بزرگترین واجبات دین مبین اسلام است. در طول تاریخ اسلامی، همواره تمام مراحل مراسم حج از جمله تعیین امیر الحجاج و ایجاد امنیت راه‌های کاروانی حجاج، از وظایف حکام و خلفا بوده است، و هرگونه نقص در این کار باعث تضعیف پایگاه خلفا و حاکم مسلمانان در میان مردم می‌گردید. از زمان شروع فعالیت‌های قرامطه، آنان به کاروان‌های حجاج حمله می‌کردند، اما با روی کار آمدن ابوطاهر، غارت و قتل عام قافله‌های حجاج و به تعطیلی کشاندن برگزاری حج سالیانه شدت گرفت. در سال ۳۱۲ هـ. ابوطاهر قرامطی، کاروان حجاج را غارت کرد و با اسارت حاجیان، از خلیفه مقتدر عباسی، حکومت بصره و خوزستان را به عنوان فدیة آزادی آنها درخواست کرد؛ اما مقتدر قبول نکرد. هم‌زمان با غارت و چپاول کاروان‌های حج، ابوطاهر تا سال ۳۱۷ هـ. که اقدام به سرقت حجرالاسود نمود، حمله‌هایی را نیز به مناطق مختلف عراق کرد. در مهم‌ترین نبرد در سال ۳۱۵ هـ. سپاه خلیفه به رهبری یوسف بن ابی الساج، والی آذربایجان که باساز و برگ فراوان به جنگ قرامطه آمده بود به دست ابوطاهر شکست خورد و او شهر کوفه و انبار را تصرف نمود. یوسف به قتل رسید و قرامطه بغداد مرکز خلافت، را مورد تهدید جدی قرار دادند.^{۲۵} در سال ۳۱۷ هـ. ابوطاهر به مکه حمله کرد و در روز ترویبه بسیاری از حجاج را قتل عام کرد و حاکم مکه به نام ابن محلب را به قتل رساند و امیر الحجاج آن سال به نام منصور دیلمی را نیز اسیر کرد. قرامطه حتی روپوش کعبه را غارت کردند.

ابوطاهر بعد از غارت و کشتار مردم مکه و حجاج، حجرالاسود را از جایش برکند و به احساء فرستاد.^{۲۶} او با این اقدام، خشم مسلمانان را برانگیخت.

دلایل و انگیزه‌های تهاجم قرامطه به کاروان‌های حجاج و به سرقت بردن حجرالاسود:

۱. دلایل اقتصادی: به طور کلی درآمدهای دولت قرامطه بحرین از چند طریق تأمین می‌شد: ۱. مالیات ارضی بحرین که مبلغی ناچیز بود، زیرا سرزمین بحرین بضاعت و استعداد زیادی در این زمینه به دلیل موقعیت جغرافیایی نداشت؛ ۲. حقوق راهداری ثابت در دشت‌های بصره، کوفه و سر راه مکه که محل عبور قافله‌ها بوده؛ ۳. حق عبور از کشتی‌ها در خلیج فارس، که این اقدام نشان دهنده قدرت دریایی آنان است؛ ۴. باج سالیانه از سرزمین عمان، که در زمان ابوطاهر فتح شد؛ ۵. عایدات راه مکه و باج‌گیری از حجاج؛ ۶. غنایم هنگفت جنگی؛ ۷. مالیات سرانه بدویان و سهم صید مروارید؛ ۸. تجارت بردگان سیاه، زیرا سازمان دولت قرامطه بحرین بر بنیان کار بردگان سیاهپوست نهاده شده بود، و تقریباً جنبه اشتراکی داشت و مالیات جمع‌آوری شده در میان افراد جامعه به نسبت نیازشان تقسیم می‌شد.^{۲۷}

حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا نیت قرامطه از غارت کاروان‌های حجاج و حجرالاسود نیازهای مالی بوده است؟

این حقیقت که یکی از منابع درآمد قرامطه، باج از حجاج و غارت آنان بوده به درستی قابل تصدیق است، به گونه‌ای که قرامطه، حجاج اسیر شده را به صورت برده در بازارها به فروش می‌رساندند. حتی زمانی که قدرت آنان با مرگ ابوطاهر و نیز روی کار آمدن آل‌بویه قدرتمند در عراق افول کرد و دیگر توان غارت قافله‌های حجاج را نداشتند، آنان (قرامطه) محافظت از کاروان‌های حجاج را به دلیل منافع مالی آن در دست گرفتند.^{۲۸} اما هدف یا نیت آنان از به سرقت بردن حجرالاسود چه چیزی بود؟ در پاسخ به این پرسش محققان و مورخان دیدگاه‌هایی بیان داشته‌اند که به آنها اشاره خواهیم کرد.

دلایل اقتصادی و مالی: در سال ۳۱۷ هـ. اقدام ابوطاهر در سرقت حجرالاسود، با

واکنش شدید خلیفه و حکام مواجه شد. در ابتدا خلیفه عباسی پیشنهاد پنجاه هزار سکه طلا در برابر برگشت حجرالاسود به مکه را داد که قرامطه رد کردند. پیشنهاد دیگری نیز در زمان امیرالامراء بجکم در سال ۳۲۷ هـ. برای برگرداندن حجرالاسود به مکه شد او نیز مبلغ پنجاه هزار دینار را پیشنهاد داد که قرامطه قبول نکردند.^{۲۹} بعدها در سال ۳۳۹ هـ. قرامطه در زمان ابو منصور، جانشین ابوطاهر، بدون دریافت هیچ مبلغی، حجرالاسود را به مکه برگرداندند.^{۳۰}

۲. دلایل سیاسی: یکی از مسائل مطرح شده در آن زمان خصوص حمله قرامطه به مکه و سرقت حجرالاسود این است که آیا قرامطه این اقدام را به خواست فاطمیان مصر انجام داده‌اند؟ برای پاسخ به این سؤال ذکر پاره‌ای روایات لازم است. در برخی منابع آمده است که وقتی خبر قتل و غارت ابوطاهر در مکه، به مهدی ابومحمد عبیدالله علوی در قیروان افریقا رسید به او (ابوطاهر) نفرین کرد و در نامه‌ای به ابوطاهر، او را سرتاپا لعن، دشنام و ملامت کرد و نوشت که تو برای ما و شیعیان، ننگ و بدنامی به بار آوردی و حقاً باید دیگران ما را کافر و ملحد بدانند، زیرا عمل تو در مورد حجاج و اهل مکه چنین و چنان بوده و باید مال و کسوت کعبه و دارایی‌های حجاج را پس دهی و حجرالاسود را به جایش برگردانی.^{۳۱} بعدها در سال ۳۳۹ هـ. در زمان ابومنصور احمد، جانشین ابوطاهر، آنان حجرالاسود را به دستور منصور، نوه عبیدالله و خلیفه فاطمی مصر، به جای اصلی‌اش برگرداندند و تنها با این سخن‌شان که «اخذ بامر و رد بامر»^{۳۲} این گزارش تاریخی فرضیه دخالت فاطمیان در سرقت حجرالاسود را تقویت می‌کند.

نکته دیگر در تصدیق فرضیه دخالت فاطمیان در سرقت حجرالاسود این است که وقتی بجکم و خلیفه پیشنهاد پرداخت پول در قبال برگرداندن حجرالاسود را دادند، قرامطه پاسخ دادند که به امر امام خود برده‌ایم و به امر او باز خواهیم آورد.

درباره رابطه ابوطاهر و جانشینش با فاطمیان باید گفت تا قبل از درگیری قرامطه بحرین با فاطمیان برسر موضوع شام و سوریه، آنان (قرامطه) خاندان عبیدالله را به امامت یعنی جانشینی به حق محمد بن اسماعیل شناخته بودند؛ خمس درآمدهای خود را به

ایشان اختصاص می‌دادند و خطبه علنی به نام آنان می‌خواندند. ولی مشکل بتوان گفت که اعمال آنان تحت کنترل فاطمیان بوده است. اما درباره حجرالاسود و سرقت آن با توجه به شواهد و دلایل می‌توان گفت که این اقدام به دستور فاطمیان انجام گرفته است؛ ولی قتل و غارت کاروان حجاج به دلایل اقتصادی و فرهنگی (خوی وحشیگری اعراب بادیه و میل آنان به غارت) انجام می‌گرفت.

۳. **دلایل اعتقادی:** بعضی از مورخان دلیل به سرقت بردن حجرالاسود و غارت حجاج را اعتقادات قرمطیان می‌دانند که قرامطه قصد ضربه زدن به دین اسلام را داشته‌اند و بر این عقیده بودند که ابوطاهر، قران مشتری و زحل در سال ۳۱۶ هـ. را نشانه‌ای از ظهور قریب الوقوع مهدی و پایان حکومت اسلامی می‌دانست و با حمله به مکه به اوج فعالیت‌های ضد اسلامی خود دست یازید.^{۳۳} بعضی از مورخان، علت سرقت حجرالاسود را ایجاد قبله-گاه جدید برای مسلمانان در احساء به جای مکه می‌دانند. ناصر خسرو به نقل از ابوطاهر می‌گوید: «این سنگ مغناطیس مردم است که مردم را از اطراف جهان به خویشتن می‌کشد».^{۳۴}

به طور قطع نمی‌توان گفت که سرقت حجرالاسود و کشتار حجاج به دلیل مخالفت اعتقادی قرامطه با انجام حج بوده است؛ هر چند که بسیاری از مورخان با دیدگاهی عاطفی متأثر از باورهای مذهبی خود این اقدام را صرفاً منشعب از باورهای اعتقادی قرامطه می‌دانند.

حمله قرامطه به کاروان‌های حجاج و قتل و غارت مناطق مختلف عراق پیامدهای زیر در پی داشت: ۱- تضعیف خلافت عباسی با مشغول کردن نیروهای خلافت برای شکست قرامطه؛ ۲- ناامن کردن عراق؛ ۳- ایجاد ناامنی روانی و احساس خطر مداوم در میان مردم؛ ۴- تعطیلی حج در برخی سال‌ها؛ ۵- سلب اعتماد مردم از توانایی خلافت عباسی در کنترل قرامطه.

دلایل حمله قرامطه به کاروان‌های حجاج و سرقت حجرالاسود را می‌توان چنین

جمع‌بندی کرد: ۱. دستور فاطمیان مصر، رقیب عباسیان، برای ناامن کردن حوزه خلافت عباسیان با حمله به کاروان‌های حجاج و غارت و اسارت آنان؛ ۲. سلب اعتماد مردم از توانایی عباسیان در کنترل راه‌های زیارتی و شایستگی فاطمیان بر این کار، که بعدها شاهد تسلط فاطمیان بر حجاز هستیم؛ ۳. تأیید بر قدرت فاطمیان و نفوذ آنها بر قرامطه بحرین که با دستور خلیفه فاطمی، حجرالاسود به مکه باز گردانده شد؛ ۴. به دست آوردن عواید مالی با غارت حجاج. قرامطه حتی زمانی که آل بویه قدرتمند بر عراق تسلط پیدا کرد و جای امیر الامراه‌های سوجدو را گرفت و دیگر توان غارت کاروان‌های حجاج را نداشتند، از طریق دیوان عوارض بصره از کاروان‌ها عوارض می‌گرفتند؛ ۵. تلاش فاطمیان برای جلب افکار عمومی مسلمانان که در موضوع برگرداندن حجرالاسود می‌توان آن را دید؛ ۶. اثبات وحشی‌گری قبایل تحت نفوذ قرامطه به دلیل کشتار حجاج.

ماجرای مهدی دروغین

بعد از سرقت حجرالاسود و کشتار حجاج در مکه، قدرت قرامطه بحرین افزایش چشمگیری یافت، به طوری که در سال‌های بعد انجام حج با توافق خلیفه و ابوطاهر انجام می‌گرفت. اما در سال ۳۱۹ هـ. در دولت قرامطه اتفاقی افتاد که نشان دهنده وجود اختلاف در کادر رهبری این حکومت بود و آن ماجرای مهدی دروغین (کاذب) است. منابع درباره هویت این شخص اختلاف نظر دارند. ابن اثیر او را یحیی بن مهدی می‌نامد که خود را فرستاده مهدی معرفی می‌کرد.^{۳۵} ابن مسکویه او را ابوالفضل مجوسی می‌داند که توسط ابن سنبر، یکی از بزرگان قرامطه، رازهایی از قرمطیان به او گفته شد.^{۳۶} اما در مجموع می‌توان گفت در سال ۳۱۹ هـ. شخصی ایرانی و از اهالی اصفهان به نام زکریا خود را مهدی معرفی کرد و مدعی بود که محمد بن اسماعیل، مهدی و قائم است. توسط ابن سنبر، که یکی از اعضای عقدانیه بود، اسراری از قرامطه به او فاش شد. این شخص اقدامات تندی انجام داد، از جمله آن که دستور قتل هفتصد تن از قرامطه را به بهانه‌های گوناگون داد. در نتیجه ادعای مهدی کاذب، وی به نسخ شریعت و تن دادن به اباحی‌گری

پرداخت که بنا به اعتقاد او پیامد ظهور مهدی بود. با افزایش قدرت شخص مهدی از قدرت ابوطاهر کاسته شد. از این رو ابوطاهر با حيله‌ای، پرده از راز این شخص کاذب برداشت و او را در سال ۳۲۲ ه. به قتل رساند.^{۳۷} ماجرای مهدی کاذب، اختلاف میان شورای عقدانیه و رهبران قرامطه بحرین را آشکار ساخت و دلیل دیگری بر سستی اعتقادات قرامطه بود که با چنین مدعیانی دچار تزلزل بیشتر و آشفتگی می‌شد.

مرگ ابوطاهر

ابوطاهر قرمطی رکن اصلی سلسله جنابی‌های بحرین بود. در واقع دولتی که ابوسعید پایه‌گذاری کرد با اقدامات ابوطاهر تثبیت و گسترش یافت. او قرامطه بحرین را از یک دولت حاشیه‌ای به دولتی تأثیر گذار در میان دولت‌های اسلامی معاصر خود تبدیل کرد و با تصرف عمان در سال ۳۱۸ ه. فرمانروای واقعی عربستان شرقی شد.^{۳۸} ابوطاهر در ماه رمضان سال ۳۳۲ ه. وفات یافت.^{۳۹}

ابو منصور احمد

بعد از مرگ ابوطاهر، بین شورای عقدانیه و برادر ابوطاهر به نام احمد بن حسن درگیری پیش آمد، زیرا شورا می‌خواست شاپور پسر ابوطاهر را به قدرت برساند. در این خصوص با القائم ابوالقاسم، خلیفه فاطمی مصر، مکاتبه شد که او رأی به حکومت برادر ابوطاهر، احمد داد و احمد به قدرت رسید.^{۴۰} در زمانی که احمد به قدرت رسید اوضاع خلافت عباسی آشفته بود و آل بویه قصد داشتند با تصرف بغداد، خلافت عباسی را تحت سلطه خود در آورند. در سال ۳۳۶ ه. معزالدوله احمد که بر بغداد مسلط شده بود برای بیرون آوردن بصره از سیطره بریدی‌ها^{۴۱}، از راه بیابان به آن جا لشکرکشی کرد. قرمطیان نامه‌ای برای او فرستادند و معترض شدند که بی‌اجازه آنان و بدون رعایت حقوقشان از آن سرزمین عبور کرده است. معزالدوله به بانگ بلند جواب داد: «شما کیستید که باید از شما اجازه گرفت؟ هدف من از تصرف بصره جز این نیست که شما را بهتر به ستوه آورم. به

زودی خواهید دید که چه بر سرتان خواهم آورد».^{۴۲} این نخستین برخورد و درگیری لفظی قرامطه با آل بویه بود.

در زمان حکومت ابومنصور احمد، قرامطه حجرالاسود را به درخواست منصور، خلیفه فاطمی مصر، پس دادند. ابتدا حجرالاسود را در مسجد کوفه آویزان کردند تا مردم از صحت آن مطمئن شوند و این کار را ابن سنبر انجام داد. برگرداندن حجرالاسود نشان از معتدل تر شدن سیاست‌های قمرطیان داشت و نشانه‌ای از کم شدن قدرت آنان و افزایش قدرت حکومت‌های مجاور بود. حکومت ابومنصور احمد گویا چندان به درازا نکشید. منابع درباره زمان پایان حکومت او و جانشینی پسرش حسن چیزی گزارش نکرده‌اند؛ اما می‌توان حدس زد که این اتفاق بین سال‌های ۳۳۹ ه. تا ۳۴۱ ه. بود؛ زیرا سال ۳۳۹ ه. سال تحویل دادن حجرالاسود است که اقدامی صلح طلبانه و ناشی از سیاست‌های آشتی جویانه احمد است و سال ۳۴۱ ه. سال اقدام آنان برای تصرف بصره می‌باشد.^{۴۳} که اقدامی توسعه طلبانه و حاکی از تغییر نگرش سیاسی در رأس قدرت و به قدرت رسیدن شخصی دیگر است.

حکومت حسن الاعصم، دوره چالش در روابط خارجی

زمان دقیق به قدرت رسیدن حسن ملقب به اعصم در منابع ذکر نشده است. این ابهام حتی درباره نسبت او با ابومنصور احمد نیز وجود دارد. اما به طور تقریبی سال ۳۴۱ ه. را می‌توان سال به قدرت رسیدن حسن در نظر گرفت. به اعتقاد بعضی از منابع، حسن بن احمد برادر ابوطاهر بوده است،^{۴۴} اما با مقایسه منابع دست اول و تحقیقات جدید این سخن باطل می‌شود. در واقع او پسر ابو منصور احمد بن حسن بود که بعد از پدرش به حکومت قرامطه بحرین رسید.^{۴۵} از اوضاع حکومت قرامطه بحرین تا سال ۳۵۴ ه. که موضوع عمان مطرح می‌شود، اطلاع دیگری در دست نیست.

قرامطه بحرین سال‌ها قبل از ۳۵۴ ه. در پی تسلط بر عمان برآمدند. هنگامی که در سال ۳۰۵ ه. میان مردم عمان اختلاف افتاد و کار به جنگ کشید. بعضی از ایشان به

قمرمطیان پیوستند. در سال ۳۱۵ هـ. ابوطاهر برعمان مستولی شد و والی عمان از راه دریا به فارس گریخت. از سال ۳۱۵ هـ. دخالت قرامطه در امور عمان آغاز گردید. در سال ۳۵۴ هـ. احمد معزالدوله با فرستادن نقیبی به عمان از نافع (نافع مولای سیاه پوست یوسف بن وجیه امیر قبلی عمان بود)، امیر عمان، خواست که به فرمان او (احمد) گردن نهد و در خطبه و سکه نام احمد را ذکر کند. وقتی مردم عمان از توافق نافع آگاه شدند نافع را بیرون کردند و نماینده قمرمطیان هجر را آورده و شهر را به او تسلیم کردند. قاضی شهر مردی گرانمایه بود که با سران شهر، پس از دور کردن نافع از کشور، بر آن شدند که مردی به نام ابن طغان را به امیری کشور گمارند. ابن طغان از سرداران کوچک عمان بود و از ترس سرداران والامقامتر از خود، هشتاد تن از آنان را دستگیر و قتل عام کرد. اما برادرزاده یکی از مقتولان، ابن طغان را به قتل رساند و مردم به حکومت امیری دیگر به نام عبدالوهاب بن احمد رضایت دادند و علی بن احمد، از دبیران معروف قمرمطیان، به دبیری او انتخاب شد. علی بن احمد به بهانه پرداخت حقوق به سپاهیان و بدگمان کردن سپاهیان سیاه پوست به امیر، این سپاهیان را با خود همراه کرد و آنها با او بیعت کردند و از عبدالوهاب خواستند که از قدرت کنار رود و به جای او علی بن احمد را به قدرت رساندند. در این زمان معزالدوله که برای جنگ با عمران بن شاهین به واسط رفته بود به سبب نگرانی از تسلط قرامطه برعمان، سپاهی به سوی عمان گسیل داشت. معزالدوله پس از مشورت با نافع، حاکم قبلی عمان، سپاهی از دیلمیان و ترکان به فرماندهی ابوالفرج محمد بن عباس را روانه عمان کرد و حکومت عمان را به این فرمانده واگذار نمود و نافع را همراه لشکر فرستاد. هنگامی که سپاه معزالدوله به سیراف رسید، کشتی‌های کمکی برادرزاده اش عضدالدوله نیز به آنان پیوست و ابوالفرج و سپاهیانش عمان را اشغال کردند. آنان کشتاری بزرگ به راه انداختند و ۷۹ کشتی عمانی را سوزاندند. این نخستین رویارویی نظامی قرامطه بحرین و آل بویه برای سیطره بر عمان بود که با پیروزی آل بویه به پایان رسید.^{۴۶}

شام، عامل بحران

زمان دقیق آغاز اختلافات قرامطه بحرین با فاطمیان مصر به درستی مشخص نیست. تا پیش از سال ۳۵۸ ه. قرامطه دشمنی‌هایی را با فاطمیان از خود نشان دادند.^{۴۷} این اختلافات ناشی از مسائل و تفاوت‌های ایدئولوژیکی آنان بود. با به قدرت رسیدن المعز (۳۴۵-۳۴۱ ه.) خلیفه فاطمی، وی کوشید که با عقد مصالحه‌ای دایر بر تصدیق محمد بن اسماعیل به مقام امام هفتم اسماعیلیان و قائم و مهدی و این که فاطمیان خلفا و احفاد او هستند و نیز رسمیت بخشیدن به تعالیم جهان شناسی نوافلاطونی، بیعت اسماعیلیان شرقی را حفظ کند؛ ولی قرامطه بحرین بر آشتی ناپذیری خود با عقاید فاطمیان اصرار ورزیدند.^{۴۸}

در سال ۳۵۰ ه. قرامطه به مصر و شام هجوم بردند. این اقدام آنان برای کمک به فاطمیان انجام شد که قصد تسخیر مصر را داشتند. اما در سال ۳۶۰ ه. قرامطه بحرین با فاطمیان به جنگ پرداختند. در مورد دلایل این تغییر موضع قرامطه گفته شده که زمانی که معزالدین خلیفه فاطمی بر مصر مستولی شد، فرمانده لشکریان او به نام جعفر بن فلاح بر دمشق استیلا یافت و آن را از دست ابن طغج، امیر شام، بیرون آورد. این اقدام جعفر بن فلاح باعث ضرر و زیان به منافع اقتصادی قرامطه شد، زیرا قرامطه پیش از آن از ابن طغج، حکمران دمشق، سالیانه سیصد هزار دینار خراج می‌گرفتند.^{۴۹} پس از تصرف شام به دست ابن فلاح، حسن الاعصم خراج مرسوم را از ابن فلاح مطالبه کرد، ولی ابن فلاح خراجی نداد. خلیفه مصر نیز از جسارت حسن خشمگین شد و او را تهدید کرد. حسن در جواب نوشت: «نامه‌ات رسید، دستاوردهش اندک و برتری خواهی آن بیش بود. ما به دنبال این نامه رو به سوی تو نهادیم، والسلام».^{۵۰} این نامه زمانی به معزالدین ارسال شد که حسن تبلیغات درباره خلافت فاطمی را متوقف کرده و به طرف عباسیان متمایل شده بود. قرامطیان تا پیش از ماجرای تصرف شام به دست فاطمیان به نام آنان تبلیغ می‌کردند و از آنان طرفداری می‌کردند و به پیشوایی روحانی آنان معترف بودند.^{۵۱}

حسن الاعصم از عزالدوله بختیار (عزالدوله بختیار فرزند احمد معزالدوله بویه‌ی که بعد

از مرگ پدرش جانشین او شد اما بعدها قلمرو او به دلیل اختلاف با عضدالدوله پسر عمویش تحت فرمانروایی عضدالدوله در آمد و عزالدوله کشته شد). تقاضای کمک مالی و نظامی کرد و خواستار حکومت مصر و شام شد تا فاطمیان را از مصر براند. ظاهراً تقاضای اخیر اجابت نشد و به احتمال زیاد خلیفه از امضای فرمان انتصاب وی امتناع کرد و به بختیار گفت: «همه اینان قرمطی‌اند و پیرو یک کیش. مصریان (یعنی فاطمیان) سنت را لگدمال کردند و فقیهان را کشتند و این قرمطیان حجاج را قتل عام کردند، حجرالاسود را ربودند و مرتکب سفاکی‌های بسیار شدند».^{۵۲}

حسن برای کسب حمایت از طرف خلیفه و عزالدوله، لباس سیاهی را که شعار عباسیان بود برتن کرد، در حالی که پرچم‌های قرمطیان و نیز لباس خلفا و خطیبان فاطمی سفید بود.^{۵۳}

حسن در حرکت به سوی شام از عزالدوله مساعدت مالی و سلاح طلب کرد و عزالدوله درخواست او را اجابت کرد و در مسیر حرکت قرمطیان به شام در شهر کوفه، احتیاج مالی و سلاح آنها را تأمین کرد و قرامطه به سمت شام حرکت کردند. گروهی از بدویان و بیابان‌گردان به لشکر حسن پیوستند و قرامطه موفق شدند ابن فلاح را شکست دهند و به قتل برسانند. آنان رمله و دمشق را تصرف کردند. در این زمان گروهی از اعراب، سربازان اخشیدی‌ها و کافوریان^{۵۴} به آنان پیوستند و قرامطه در عین شمس مصر تجمع کردند. سپاهیان مصری به فرماندهی جوهر سیسیلی با قرامطه درگیر شدند که در نهایت با خیانت اعراب قرامطه شکست خوردند و عقب نشستند. حسن برای تهییج یاران خود به جنگ شعری به این مضمون می‌خواند:

مردان عرب گمان کردند از آنان درگذشتیم، پس از این رو خون من بین آنان روان گردد،
ای مصر اگر من زمین تو را از خونی مشروب و خاکت را سیراب نکنم، رود نیل مرا سیراب نکند.^{۵۵}

موضوع فتح مصر و تصرف شام به دست فاطمیان در سال ۳۵۸ هـ. دو شاخه اصلی اسماعیلیه را بیش از پیش از هم جدا کرد. حسن بعد از شکست عین شمس به احساء برگشت. در نتیجه این درگیری قرامطه بحرین به طرف عباسیان و آل بویه تمایل پیدا

کردند و در درگیری‌های بعدی خود با فاطمیان در سال‌های ۳۶۳ و ۳۶۵ ه. از حمایت فعالانهٔ عزالدوله بختیار و ابوتغلب حمدانی برخوردار شدند.^{۵۶}

نکته مهم در درگیری‌های قرامطه با فاطمیان مصر در سال ۳۶۰ ه.، دیدگاه و موضع خلیفه عباسی است. حسن رهبر قرامطه برای جلب حمایت آل بویه و خلیفه عباسی، پرچم خود را عوض کرد و دست از تبلیغ به نفع فاطمیان برداشت. با وجود مشکلاتی که طرفداران فاطمیان مصر (شورای عقدانیه مخالف قطع ارتباط با فاطمیان و تبلیغ به نفع عباسیان بودند) متوجه قدرت حسن کردند، خلیفه عباسی نیز موضعی مناقصه در قبال قرامطیان در پیش گرفت. هنگامی که حسن به طرف المعز لشکرکشی کرد، المعز با عزل حسن از قدرت و دادن قدرت قرامطه به فرزند ابوطاهر باعث شورش در بحرین شد و شورشیان در غیبت حسن، احساء را تصرف کردند، خلیفه عباسی با میانجی‌گری بین طرفین آشتی برقرار کرد، ولی با سیاستی مزورانه، اقدام به تحریک صحرائشینان و بدویان سپاه قرامطه کرد. خلیفه با دادن رشوه به بدویان سپاه، آنان را از اطراف حسن پراکنده کرد و لشکریان مصر با استفاده از این فرصت لشکریان حسن را در سال ۳۶۰ ه. منهزم ساختند.^{۵۷} این اقدام خلیفه ناشی از سوءظن و بدگمانی به سیاست‌های قرامطه بود. خلیفه ترجیح می‌داد که دو قدرت رقیب (فاطمیان و قرامطه) در درگیری به سر ببرند ولی در تخمین میزان قدرت فاطمیان دچار اشتباه شده بود؛ زیرا شکست قرامطه باعث افزایش قدرت فاطمیان مصر شد و آنان در سال‌های بعد مشکلات فراوانی را برای خلافت عباسی ایجاد کردند.

حسن، پیشوای قرامطه، بعد از شکست عین شمس، از اقدام علیه فاطمیان دست برداشت و در سال ۳۶۱ ه. دوباره به سوی دمشق حرکت کرد و رمله را تصرف نمود؛^{۵۸} اما به سرعت آن را از دست داد. در سال ۳۶۳ ه. دوباره بین قرامطه و فاطمیان درگیری اتفاق افتاد که قرامطه در آن مغلوب شدند. در سال ۳۶۵ ه. زمانی که المعز در گذشت، حسن به سرزمین شام طمع کرد. الپتکین ترک، از موالی احمد معزالدوله، وقتی بر عزالدوله بختیار عاصی شد از او شکست خورد و به دمشق رفت. در آن ایام اوضاع دمشق آشفته بود

و دمشق‌ها، الپتکین را بر خود امیر ساختند. الپتکین با المعز فاطمی مدارا کرد تا او درگذشت، ولی با پسرش العزیز دوم شروع به مخالفت کرد. العزیز، جوهر سردار خود را با سپاهی به جنگ او فرستاد. الپتکین از حسن الاعصم کمک خواست و حسن پس از نبردی رمله را از جوهر گرفت. العزیز به طرف شام حرکت کرد و سپاه متحدین را شکست داد. در این جنگ الپتکین اسیر شد و حسن به طبریه گریخت و از آن جا به احساء رفت.^{۶۹} این آخرین اقدام حسن برای در دست گرفتن شام بود که با شکست مواجه شد.

حسن بن احمد معروف به حسن الاعصم بعد از سال‌ها حکمرانی قرامطه بحرین در سال ۳۶۶ هـ. وفات یافت.^{۷۰} بعد از وفات او یکی از فرزندان ابوسعید حسن جنابی به نام ابویعقوب یوسف بن حسن جنابی به قدرت رسید. اما دوران حکومت او بیش از یک سال طول نکشید و در سال ۳۶۷ هـ. درگذشت.^{۷۱} با مرگ آخرین حاکم از فرزندان ابوسعید جنابی، قدرت به شورای سادات منتقل شد.

حکومت شورای سادات

روش حکومتداری قرامطه بحرین شکلی جمهوری گونه داشت و گروهی از بزرگان به نام شورای عقدانیه یا شورای سادات بر کار حکومت نظارت داشتند. این شورا در سیاستگذاری قرامطه نقش مهمی ایفا می‌کردند. هنگامی که حسن الاعصم فرمانروای قرامطه به خاطر تصرف شام و درگیری با فاطمیان به طرف خلیفه عباسی متمایل شد، با مخالفت شورای سادات مواجهه گردید. بعد از مرگ ابویعقوب یوسف، در سال ۳۶۷ هـ. شورا تصمیم گرفتند حکومت را از خاندان جنابی بگیرند و دو نفر به نام جعفر و اسحاق به زعامت پیشنهاد شدند. به احتمال زیاد این دو جزء شورای عقدانیه بود.

خاندان جنابی از احساء به جزیره «وال»^{۷۲} کوچیدند. با روی کارآمدن شورای سادات، دعوت دوباره به سوی فاطمیان آغاز شد و آنان سیاست حسن در پیروی از عباسیان را کنار گذاشتند.^{۷۳}

روابط خارجی شورای سادات

در بررسی روابط خارجی قرامطه در عصر رهبری شورای سادات، لازم است نگاهی به تحولات آل بویه و درگیری‌های عضدالدوله با عزالدوله و سیاست قرامطه در این خصوص داشته باشیم. زمانی که عضدالدوله با پسر عمویش عزالدوله بختیار اختلاف پیدا کرد قرامطه از عضدالدوله حمایت کردند.^{۶۴} ابوبکر محمد بن علی شاهویه، سردار قرامطیان، ایالت کوفه را به نام عضدالدوله فتح کرد. او مانع قرائت خطبه، به نام بختیار شد و در نواحی سورا، جامعین و نیل^{۶۵} برای عضدالدوله دعوت کرد.^{۶۶} بعد از اقدام ابوبکر و تسلط عضدالدوله بر عراق عرب، در کوفه نظرها در مورد قرامطه چنان تغییر کرد که چون در سال ۳۶۷ هـ. خبر مرگ ابویعقوب یوسف، آخرین امیر سلسله جنابی، به کوفه رسید، تا سه روز بازارهای شهر را به عنوان سوگواری بستند. در سراسر دوران زندگی عضدالدوله، قرامطیان وجهه‌ای مثبت داشتند، نماینده رسمی آنان به نام ابوبکر بن شاهویه در دربار آل بویه نفوذ فراوانی داشت.^{۶۷} هم عزالدوله و همچنین عضدالدوله اقطاعاتی به قرامطیان واگذار کردند.^{۶۸} هنگامی که عضدالدوله برای جنگ با رومی‌ها، که در زمان عزالدوله قدرت گرفته بودند، با فاطمیان به توافق رسید، موضوع قرامطه یک مسئله مهم در سیاست خارجی عضدالدوله شد. بنابراین عضدالدوله در اقدام‌های خود علیه داعیان اسماعیلی و قرامطه تسامح بیشتری به خرج داد. این اقدام عضدالدوله باعث افزایش قدرت قرامطه و توقعات آنان شد. اتحاد العزیز بالله خلیفه فاطمی با عضدالدوله، موجب تسامح فاطمیان در قبال قرامطه نیز گردید به گونه‌ای که در سال ۳۶۸ هـ. قرامطه با وجود شکست از العزیز به اطاعت فاطمیان در نیامدند و فاطمیان با پرداخت هفتاد هزار دینار قرامطه را قانع کردند تا به احساء برگردند.^{۶۹}

درگیری صمصام الدوله بویه با قرامطه

بعد از مرگ عضدالدوله در سال ۳۷۲ هـ. درگیری بین جانشینان او بالا گرفت. صمصام الدوله پسر عضدالدوله توانست کنترل عراق را در دست بگیرد. او رابطه خوبی با قرامطه

نداشت. نماینده رسمی قرامطه در بغداد، ابوبکر بن شاهویه، در درگیری بین شرف الدوله با صمصام الدوله، در سال ۳۷۴ هـ. در عمان به نفع صمصام الدوله وارد عمل شد و سعی کرد حاکم عمان، ابوجعفر استاد هرمزین حسن (از حاکمان عمان که تحت حمایت آل بویه قرار گرفته بوده) را - که پسرش ابوالحسن در بغداد گروگان بود - به طرفداری از صمصام الدوله ترغیب کند. او موفق به قبولاندن ذکر نام صمصام الدوله در خطبه نماز جمعه و اطمینان یافتن از بیعت پیشوایان و رعایا شد. صمصام الدوله این مطلب را رسماً به مناطق زیر نفوذش اعلام کرد و برای استاد هرمز خلعت فرستاد و پسرش را ترفیع مقام داد. اما شرف الدوله با فرستادن سپاهی به فرماندهی ابونصر خواشاده به سوی عمان به این عمل استاد هرمز واکنش نشان داد. در این جنگ هرمز شکست خورد و در فارس زندانی گردید و شرف الدوله حاکمی وفادار به جای او نشانید.^{۷۰} بعد از شکست فعالیت‌های ابن شاهویه در عمان، او و حامی‌اش ابن سعدان وزیر مورد غضب صمصام الدوله قرار گرفتند و صمصام الدوله، ابن شاهویه را زندانی کرد و بعدها به قتل رساند.^{۷۱}

جعفر و اسحاق، رهبران قرامطه، بعد از اطلاع از دستگیری نماینده‌شان در بغداد به تغییر نگرش صمصام الدوله درباره قرامطه پی بردند. بنابراین به طرف کوفه لشکرکشی کردند و آن جا را تصرف نمودند. صمصام الدوله با آنها به ملاطفت رفتار کرد و از سبب حرکت‌شان پرسید که قرامطه دستگیری نایب‌شان را علت این لشکرکشی بیان کردند. قرامطه اقدام به جمع‌آوری خراج از مردم منطقه کوفه کردند. یکی از بزرگان قرامطه به نام ابوقیس حسین بن منذر به طرف جامعین (حله امروزی) حرکت کرد و صمصام الدوله سپاهی به مقابله او فرستاد که در حین درگیری ابوقیس کشته شد. اما قرامطه دوباره لشکرکشی کردند که این بار نیروهای صمصام الدوله در سال ۳۷۵ هـ. توانستند قرامطه را در نزدیکی قادسیه قتل عام کنند. درگیری سال ۳۷۵ هـ. پایان کار قرامطه در عراق بود، به طوری که پس از آن ستاره اقبالشان افول کرد و حتی بدویان هم از پیرامون آنان پراکنده شدند.^{۷۲}

پایان کار قرامطه بحرین

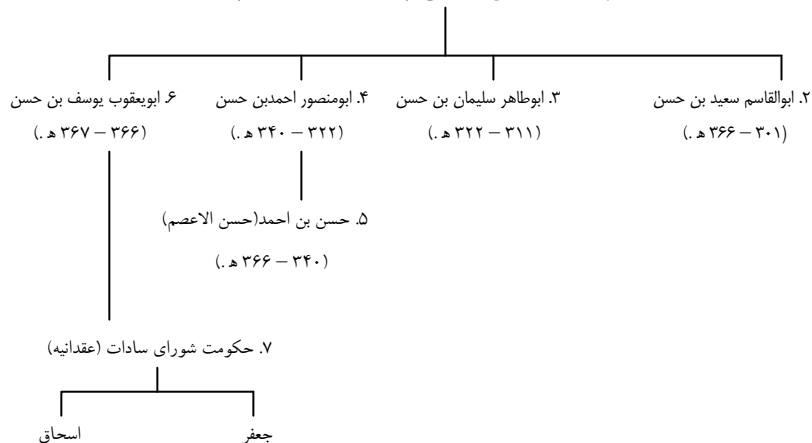
بعد از شکست قرامطه از صمصام الدوله در سال ۳۷۵ هـ. آنان به احساء برگشتند و بین جعفر و اسحاق بر سر ریاست قوم اختلاف افتاد. این ماجرا باعث جنگ داخلی شد و جنگ داخلی سبب ضعف قرامطه بحرین گردید. در اطراف بحرین جماعتی از اعراب بودند که همواره قرمطیان برای مقابله و جنگ با دشمنان خود از آنان یاری می‌جستند؛ البته گاهی نیز با آنان درگیری و اختلاف پیدا می‌کردند. بزرگترین این قبایل، بنی تغلب، بنی عقیل و بنی سلیم بودند که آنان را بنی منتفق می‌گفتند. در سال ۳۷۸ هـ. گروه انبوهی از بنی منتفق به رهبری اسفار از قبیله بنی عقیل توانستند قرامطه بحرین را شکست دهند که در این نبرد سرکردگان قرامطه کشته شدند و بحرین به تصرف قبایل بدوی درآمد و اسفار برای الطائع بالله عباسی دعوت کرد و قدرت بعدها به فرزندانش رسید.^{۷۳}

نتیجه‌گیری

قرامطه که شاخه‌ای از اسماعیلیان بودند توانستند با رهبری قدرتمند ابوسعید بر منطقه بحرین و شرق شبه جزیره عربستان مسلط شوند. این دولت به طول یک قرن خلافت عباسی را مورد تهدید قرارداد؛ قرامطه بحرین با حمله‌های متعدد به مناطق حاصلخیز عراق و حتی حومه بغداد، نگرانی شدیدی بین مردم عراق و خلفای عباسی ایجاد کردند. جانشین ابوسعید یعنی پسرش ابوطاهر، قرامطه بحرین را قدرتمند ساخت. او با حمله به کاروان‌های حجاج و سرقت حجرالاسود، خلافت عباسی و مسلمانان را دچار نگرانی و تشویش نمود، هر چند اقدام در کشتار و اسارت حجاج باعث بدنامی قرامطه شد ولی از سوی دیگر باعث افزایش قدرت آنان گردید. دولت قرامطه بحرین همواره رابطه نزدیکی با دولت فاطمیان مصر داشت و خلافت فاطمی را به عنوان رهبری روحانی قبول داشت؛ اما در زمان جانشینان ابوطاهر، مانند حسن الاعصم، این دولت با فاطمیان اختلاف پیدا کرد و این اختلاف‌ها که بیشتر بر سر تسلط بر شام بود باعث جنگ‌های متعدد بین قرامطه بحرین و فاطمیان مصر شد که از نظر اعتقادی مشابهت‌های زیادی داشتند. دولت

قرامطه بحرین بعد از حدود یک قرن به دلیل اختلافات داخلی و افزایش قدرت رقبایی چون آل بویه و فاطمیان مصر فرو پاشید.

۱. ابوسعید حسن جنابی (۲۸۱ - ۳۰۱ هـ.)



(از سال ۳۶۷ تا ۳۷۸ هـ. به صورت مشترک حکومت کردند)

پی‌نوشت‌ها

1. کلیفورد ادموند باسورث، *سلسله‌های اسلامی*، ترجمه فریدون بدره‌ای (تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱) ص ۱۱۶.
2. ریچارد.ن. فرای، *عصر زرین فرهنگ ایران*، ترجمه مسعود رجب نیا (تهران: انتشارات صدا و سیما، چاپ سوم، ۱۳۷۵) ص ۱۵۱.
3. قرمط در لغت یعنی ریز بودن خط و نزدیکی کلمات و خطوط به یکدیگر و می‌گویند چون حمدان کوتاه بود و پاهای خود را هنگام حرکت نزدیک به هم می‌گذاشت به این لقب خوانده شد. کلمه قرمطی از لغت نبطی (کریمه) سرخ چشم. (دهخدا، ص ۲۳۱، حرف ق).
4. عزالدین ابن اثیر، *الکامل*، ترجمه علی هاشمی حائری (تهران: شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران، ۱۳۵۱) ص ۲۸۰-۲۸۱.
5. محمد عبدالله عنان، *تاریخ جمعیت‌های سری و جنبش‌های تخریبی*، ترجمه علی هاشمی حائری (تهران: انتشارات کتابخانه بهجت، چاپ سوم، ۱۳۵۸) ص ۳۹؛ سید احمدرضا خضری، *تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه* (تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۸) ص ۱۲۱.
6. کارل برو کلمان، *تاریخ دول و ملل اسلامی*، ترجمه هادی جزایری (تهران: بنگاه ترجمه نشر کتاب، چاپ اول، ۱۳۲۶) ص ۱۹۷.
7. فیلیپ خلیل حتّی، *تاریخ عرب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: موسسه انتشارات آگاه، چاپ دوم، ۱۳۶۶) ص ۵۶۹.
8. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، ۱۳۷۴) ج ۲، ص ۶۷۱؛ ابی الفرج عبدالرحمن بی‌علی بن محمدبن جوزی، *المنتظم فی تاریخ الامم والملوک* (بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۲ م)، الجزء الثالث عشر،

ص ۲۲-۲۳؛ هندوشاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخجوانی، *تجارب السلف*، تصحیح و اهتمام عباس اقبال (تهران: کتابخانه طهوری، چاپ سوم، ۱۳۵۷) ص ۱۹۶؛ محمد بن علی بن طباطبا معروف به ابن طفطقی، *تاریخ فخری*، ترجمه محمد وحید گلپایگانی (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰) ص ۳۵۳؛ ابی الفداء اسماعیل بن کثیر دمشقی، *البدایه والنهایه* (بیروت: مکتب التحقیق التراث، ۱۹۹۳) الجزء الحادی العشر، ص ۱۱۴-۱۱۵؛ محمد عبدالله عنان، *پیشین*، ص ۴۰ - ۴۲؛ جمال الدین ابی المحاسن یوسف بن تغری بردی، *النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهرة* (مصر: وزارة الثقافة والارشاد القومي الموسسه المصريه العامه، [بی تا]) الجزء الثالث؛ ص ۱۲۸ - ۱۲۹.

9. ابن اثیر، *پیشین*، ج ۱۲، ص ۲۸۴؛ محمد بن جریر طبری، *تاریخ الرسل والملوک*، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۵) ج ۱۵، ص ۶۶۴۷؛ عبدالرحمن بن محمد، *العبر (تاریخ ابن خلدون)* ترجمه عبدالمحمد آیتی (تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۶) ج ۳، ص ۱۲۱.

10. ابوالحسن ابراهیم اصطخری، *مسالك وممالك*، به اهتمام ایرج افشار (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸) ص ۱۳۰ - ۱۳۱.

11. ناصر خسرو قبادیانی مروزی، *سفرنامه*، به کوشش محمد دبیرسیاقی (تهران: انتشارات زواره، چاپ پنجم، ۱۳۷۳) ص ۱۹۸؛ محمد عبدالله عنان، *پیشین*، ص ۴۲؛ ابو حیان التوحیدی، *الامتناع و الموانسته*، الجزء الاول الی الجزء الثالث، صحه و ضبطه و شرح غریبه احمد امین و احمد الزین (بیروت، منشورات دارالمکتبه الحیاة، [بی تا]) الجزء الثاني، ص ۷۷.

12. کارل برو کلمان، *پیشین*، ص ۱۹۸.

13. مسعودی، *مروج الذهب*، *پیشین*، ص ۶۵۸-۶۵۹؛ محمد بن خاوند شاه بلخی معروف به میرخواند، *روضه الصفی*، تهذیب و تلخیص از دکتر عباس زریاب (تهران: مرکز انتشارات علمی،

- چاپ دوم، ۱۳۷۵) ج ۳، ص ۴۹۳. طبری، پیشین، ج ۱۵، ص ۶۷۰۰.
14. طبری، پیشین، ج ۱۵، ص ۶۷۸۱؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۱۳، ص ۱۳۶؛ فیلیپ حتی، پیشین، ص ۵۶۹؛ محمد بن عبدالملک الهمدانی، *تکمله تاریخ الطبری*، الطبعة الثانية (بیروت: المطبعة الكاتولیکية، ۱۹۶۱م) ص ۱۴. ناصر خسرو، پیشین، ص ۱۹۸؛ ابی الفلاح عبدالحی بن العماد الحنبلی، *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب* (المصر: مکتبه القدسی بجوار الازهر بالقاهرة، ۱۳۵۰ ق) الجزء الثالث، ص ۱۹۲.
15. ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۰-۱۲۹.
16. رده یا اهل رده گروهی از قبایل عربستان بودند که بعد از رحلت پیامبر اکرم (ع) از دین اسلام برگشتند و در دوره خلفای راشدین سرکوب شدند.
17. ابی الفلاح الحنبلی، پیشین، الجزء الثاني، ص ۱۹۲.
18. جوئل کرمر، *احیای فرهنگ در عهد آل بویه*، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی (تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۵) ص ۱۱۳.
19. ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۵. (در دولت قرامطه بحرین، رهبران بیشتر رهبران، جنگی و سیاسی محسوب می شدند و امور جامعه به دست مجمعی از شیوخ که به آن عقدانیه می گفتند، اداره می شد)
20. محمد بن عبدالملک همدانی، پیشین، ص ۴۰؛ ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹) ص ۳۶۹.
21. ابوعلی مسکویه رازی، *تجارب الامم*، ترجمه علی نقی منزوی (تهران: انتشارات توس، چاپ اول، ۱۳۷۶) ج ۵، ص ۲۱۲.
22. الهمدانی، پیشین، ص ۴۴.
23. ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۰.
24. باسورث، پیشین، ص ۱۱۷.

25. مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۲، ص ۶۹۳-۶۹۲؛ الهمدانی، *پیشین*، ص ۵۴-۵۲؛ ریچارد فرای، *پیشین*، ص ۲۲۵؛ ابن خلدون، *پیشین*، ج ۳، ص ۱۲۵؛ خضری، *پیشین*، ص ۱۲۵.
26. الهمدانی، *پیشین*، ص ۶۲؛ ابن تغری بردی، *پیشین*، ج ۲، ص ۲۲۴؛ میرخواند، *پیشین*، ج ۳، ص ۵۰۰؛ ابی الفداء، *پیشین*، ج ۱۱، ص ۱۸۲-۱۸۴؛ مسعودی، *التنبيه والاشراف*، ص ۳۷۳؛ ابن جوزی، *پیشین*، ج ۱۳، ص ۲۸۱؛ التوحیدی، *پیشین*، الجزء الثاني، ص ۷۷-۷۸؛ بلعمی، *تاریخنامه طبری*، تصحیح محمد روشن (تهران: نشر البرز، ۱۳۷۳) ج ۳، ص ۱۶۲۶؛ عرب بن سعد قرطبی، *دنبالة تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۵) ج ۱۶، ص ۶۹۲۱-۶۹۲۲؛ ابن طقطقی، *پیشین*، ص ۳۵۷؛ خواجه نظام الملک ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق طوسی، *سیاست نامه*، تصحیح عباس اقبال (تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۲) ص ۲۸۰-۲۷۷؛ ابن مسکویه، *پیشین*، ج ۵، ص ۲۸۰.
27. دخویه، *قرمطیان بحرین و فاطمیان*، ترجمه محمد باقر امیر خانی (تهران: انتشارات سروش، ۱۳۷۱)، ص ۸۵-۸۶؛ باسورث، *پیشین*، ص ۱۱۷.
28. جوئل ل. کرم، *پیشین*، ص ۱۱۷.
29. ابن خلدون، *پیشین*، ج ۳، ص ۱۲۶؛ ابن تغری بردی، *پیشین*، ج ۳، ص ۳۰۱-۳۰۲؛ دخویه، *پیشین*، ص ۸۸.
30. دخویه، *پیشین*، ص ۵۶؛ بلعمی، *پیشین*، ج ۳، ص ۱۶۲۶؛ نخجوانی، *پیشین*، ص ۲۲۲؛ محمد عبدالله عنان، *پیشین*، ص ۴۲.
31. ابن اثیر، *پیشین*، ج ۱۳، ص ۳۹-۴۰؛ میرخواند، *پیشین*، ج ۳، ص ۵۰۰؛ محمد عبدالله عنان، *پیشین*، ص ۴۲؛ ابن خلدون، *پیشین*، ج ۳، ص ۱۲۶.
32. ابن مسکویه، *پیشین*، ج ۶، ص ۱۶۶؛ ابن اثیر، *پیشین*، ج ۱۴، ص ۲۰۴؛ نخجوانی، *پیشین*، ص ۲۲۲؛ ابن طقطقی، *پیشین*، ص ۳۹۲؛ مسعودی، *التنبيه والاشراف*، ص ۳۸۶؛ ابن جوزی، *پیشین*، ج ۱۴، ص ۸۰.

33. جوئل ل. کرم، پیشین، ص ۱۱۵؛ دخویه، پیشین، ص ۶۷-۷۰.
34. ناصر خسرو، پیشین، ص ۱۵۰-۱۵۱؛ محمد عبدالله عنان، پیشین، ص ۴۲.
35. دخویه، پیشین، ص ۸۴.
36. ابن مسکویه، پیشین، ج ۶، ص ۸۶-۹۰.
37. نظام الملک، پیشین، ص ۲۸۱-۲۸۰؛ مسعودی، *التنبیه والاشراف*، ص ۲۷۸؛ الهمدانی، پیشین، ص ۱۳۹؛ جوئل ل. کرم، پیشین، ص ۱۱۵.
38. دخویه، پیشین، ص ۷۱.
39. ابن تغری بردی، پیشین، ج ۳، ص ۲۸۱؛ ابی الفلاح الحنبلی، پیشین، ج ۲، ص ۳۳۱؛ دخویه، پیشین، ص ۸۸.
40. ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۶.
41. برادران بریدی از کارگزاران خلفای عباسی در پایان قرن سوم و آغاز قرن چهارم هجری بودند که دارای قدرت زیادی در اداره امور خلافت بودند.
42. دخویه، پیشین، ص ۹۰.
43. ابن مسکویه، پیشین، ج ۶، ص ۱۸۶.
44. محمد عبدالله عنان، پیشین، ص ۴۳.
45. ابن اثیر، پیشین، ج ۱۵، ص ۲۶-۲۵؛ ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۷؛ ابن تغری بردی، پیشین، ج ۴، ص ۵۸-۵۹.
46. ابن مسکویه، پیشین، ج ۶، ص ۲۸۶-۲۷۱.
47. ر.ن. فرای، *تاریخ ایران* (پژوهش دانشگاه کمبریج)، ترجمه حسن انوشه (تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۸۰) ج ۴، ص ۲۳۵.
48. جوئل ل. کرم، پیشین، ص ۱۱۶.

49. ابن اثیر، پیشین، ج ۱۵، ص ۲۵.
50. ابن اثیر، پیشین، ج ۱۵، ص ۵۰-۵۲.
51. دخویه، پیشین، ص ۱۰۹.
52. ابن تغری بردی، پیشین، ج ۴، ص ۷۳-۷۴؛ محمد عبدالله عنان، پیشین، ص ۴۳.
53. آدام متز، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو (تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۷۷) ص ۸۰.
54. محمدین طغج در سال ۳۲۳ ه. با عنوان اخشید که خلیفه به او بخشید به حکومت رسید و جانشین طولونیان منقرض شده، گردید وی تا زمان مرگش در سال ۳۳۴ ه. حاکم مصر و قسمتی از سوریه بود، بعد از او دو پسرش اسماً جانشین او شدند ولی فرمانروای واقعی لله و خواجه نوبه‌ای آنان ابوالمسک کافور بود و بعدها کافور از طرف بغداد به فرمانروایی مصر رسید، و تا سال مرگش در سال ۳۵۷ ه. در مصر صاحب قدرت بود.
55. ابن اثیر، پیشین، ج ۱۵، ص ۲۶؛ ابن تغری بردی، پیشین، ج ۴، ص ۵۹-۵۸؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۱۱، ص ۳۱۳-۳۱۴.
56. جوئل ل. کرمر، پیشین، ص ۱۱۶.
57. محمد عبدالله عنان، پیشین، ص ۴۳-۴۴.
58. ابن تغری بردی، پیشین، ج ۴، ص ۶۲.
59. ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۸؛ محمد عبدالله عنان، پیشین، ص ۴۳.
60. ابی الفلاح الحنبلی، پیشین، ج ۳، ص ۵۵.
61. ابن تغری بردی، پیشین، ج ۴، ص ۱۲۹؛ ابی الفلاح الحنبلی، پیشین، ج ۳، ص ۵۸.
62. جزیره اوال در ساحل غربی یعنی جنوب خلیج فارس، مهم‌ترین جزیره مجمع الجزایر بحرین است.
63. محمد عبدالله عنان، پیشین، ص ۴۵.

64. ر. ن. فرای، پیشین، ج ۴، ص ۲۳۵.
65. کانال نیل در نزدیکی کوفه و شهر حله است که به دست حجاج از فرات انشعاب پیدا کرده است و مانند نهر نیل مصر، نیل نامیده می‌شود.
66. الهمدانی، پیشین، ص ۲۳۳؛ جوئل ل. کرمر، پیشین، ص ۲۷۹؛ ابن مسکویه، پیشین، ج ۶، ص ۴۳۸.
67. دخویه، پیشین، ص ۱۱۲.
68. ابن اثیر، پیشین، ج ۱۵، ص ۱۶۱.
69. دخویه، پیشین، ص ۱۱۰-۱۰۹.
70. جوئل ل. کرمر، پیشین، ص ۲۸۰-۲۷۹.
71. ابو حیان التوحیدی، پیشین، ج ۱، ص ۴۳؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۱۵، ص ۱۶۲.
72. ابن اثیر، پیشین، ج ۱۵، ص ۱۶۲؛ محمد عبدالله عنان، پیشین، ص ۴۵؛ ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۸؛ دخویه، پیشین، ص ۱۱۲.
73. محمد عبدالله عنان، پیشین، ص ۴۵؛ جوئل ل. کرمر، پیشین، ص ۱۱۷؛ ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۹-۱۳۰؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۱۵، ص ۱۷۶.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی، *الکامل فی التاریخ*، ترجمه دکتر علی هاشمی حائری، تهران، شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران، ۱۳۵۱.
- ابن الجوزی، ابی الفرج عبدالله، *المنتظم فی تاریخ الملوک والامم*، دراسه و تحقیق محمد عبدالقادر عطاء مصطفی عبدالقادر عطاء رجوع و صححه نعیم زر زور، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۲م.
- ابن العماد الحنبلی، ابی الفلاح عبدالحی، *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*، بجوار الازهر بالقاهره، نشره مکتبه القدسی، ۱۳۵۰ ق.
- ابن تغری بردی، جمال الدین ابی المحاسن یوسف، *النجوم الزاهره فی ملوک مصر والقاهره*، مصر، وزارته الثقافه والارشاد لقومی المؤسسة المصریه العامه، بی تا.
- ابن خلدون، العبر، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶.
- ابن طقطقی، محمد بن علی، *تاریخ فخری*، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰.
- الهمدانی، محمد بن عبدالملک، *تکمله تاریخ طبری*، تحقیق البرت یوسف کنعان، بیروت، المطبعة کاتولیکیه، ۱۹۶۱ م.
- باسورث، کلیفورداموند، *سلسله های اسلامی*، ترجمه فریدون بدره ای، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱.

- دخویه، *قرمطیان بحرین و فاطمیان*، ترجمه محمدباقر امیرخانی، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۱.
- _____، *تاریخ ایران* (پژوهش دانشگاه کمبریج)، ترجمه حسن انوشه، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۰.
- فرای، ریچارد، *عصر زرین فرهنگ ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، انتشارات صدا و سیما، ۱۳۷۵.
- قبادیانی مروزی، ناصر خسرو، *سفرنامه*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، انتشارات زواره، ۱۳۷۳.
- قرطبی، عریب بن سعد، *دنباله تاریخ طبری و الاحوال و آثار طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۵.
- کرمر، جوئل ل، *احیای فرهنگی در عهد آل بویه*، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۵.
- لسترنج، گی، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.
- متز، آدام، *تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری*، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۷.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسن، *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه نشر کتاب، ۱۳۴۹.
- _____، *مروج الذهب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- مسکویه رازی، ابوعلی، *تجارب الامم*، ترجمه علینقی منزوی، تهران، انتشارات توس،

۱۳۷۶.

- میرخواند، محمد بن خاوندشاه بلخی، *روضه الصفاء*، تهذیب و تلخیص از عباس زریاب، تهران، مرکز انتشارات علمی، ۱۳۷۵.
- نخجوانی، هندوشاه بن سنجر بن عبدالله، *تجارب السلف*، تصحیح و اهتمام عباس اقبال، تهران، ناشر کتابخانه، طهوری، ۱۳۵۷.
- نظام الملک، ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق، *سیاست نامه*، تصحیح عباس اقبال، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۲.
- یاقوت الحموی، شهاب الدین، *معجم البلدان*، بیروت، دارصادر لطباعة و النشر، ۱۹۵۷ م.